

## جزء سیاسی: حلقه اساسی گمشده در برنامه ریزی مداخله امریکا

نویسندگان: کلارک و گوسند\*

ترجمه و تلخیص: جهانگیر کرمی

### چکیده

هدف این نوشتار ارائه تحلیلی از وضعیت و چشم اندازهای دخالت امریکا در کشورهای دیگر است. در ابتدا به بیان دکترین واینبرگر در دهه ۱۹۸۰ می پردازد که ارتش تنها بایستی در آنجا اقدام به مداخله می کرد که از پیروزی حتمی اطمینان داشت. سپس دکترین «نیروی کوبنده» ژنرال کولین پاول را مطرح نموده و چنین آموزه هایی را برای دوره جدید و گونه های جدیدتر دخالت ارتش، بخاطر پیچیدگی مداخلات انساندوستانه و عملیات حفظ و اجرای صلح همانند بوسنی و سومالی و... نامناسب می داند، چرا که از نظر نویسندگان مقاله، عناصر سیاسی و بویژه پویانهای سیاسی جوامع مورد مداخله را نادیده می گیرند.



### مقدمه مترجم

آنچنانکه در مقاله نیز تلویحاً بدان اشاره شده، خط مشی سلطه جویانه و مداخله گرایانه امریکا موضوعی است که در دوره جدید در قالب عناوین فریبنده ای چون مداخله انساندوستانه، احیای جامعه مدنی در دولتهای فروپاشیده، و دخالت جامعه جهانی برای کمک به صلح و آرامش، و تحت پوشش نهادهای بین المللی، برای تعقیب اهداف و منافع

\* Walter Clarke and Robert Gosende, "The Political Component: The Missing Vital Element in US Intervention Planning", *Parameter*, Vol.xxvi, No.3, Autumn 1996. PP.

خود در سایر مناطق عملی شده است. موضوعی که از سوی فیلسوف و زبان‌شناس معروف آمریکایی، نژام چامسکی، به عنوان «تعقیب منافع ملی به شیوه‌ای جهانی» نام گرفته است. هنگامی که مسائلی چون کشتار فلسطینیان در سرزمینهای اشغالی مطرح می‌گردد، امریکا حتی از طرح این موضوع در مجامع بین‌المللی عصبانی می‌شود، و قطعنامه‌های شورای امنیت را یکی پس از دیگری وتو می‌نماید. این کشور از پرداخت سهمیه مالی خود به سازمان ملل متحد برای کمک به آوارگان و سایر خدمات خودداری می‌کند، و این در حالیست که نیروهای نظامی‌اش را برای مداخله به اصطلاح انساندوستانه آماده می‌سازد. همانطور که مشهود است سعی اصلی نویسندگان آنست که برنامه‌ریزیهای مداخله آمریکا را در غالب طرحهای سازمان ملل و حمایت از انسان مشروعیت ببخشند و آنرا در چارچوب «سلطه جهانی آمریکا در دوره پس از جنگ سرد» نمی‌دانند. این مقاله با توجه به آنکه نویسندگان آن دو نظامی آمریکایی هستند جهت آشنایی خوانندگان با آخرین دیدگاههای تحلیلگران نظامی و اصول کلی دکترین مداخله آمریکا در امور سایر کشورها ترجمه و تلخیص شده است.



«برای رویارویی با تهدیدات جدی باید راهی وجود داشته باشد که جایش در میان انجام ندادن هیچ‌کاری یا اقدام به یک جنگ متعارف کامل قرار دارد. دیپلماسی، زمانی می‌تواند به گونه‌ای بسیار مؤثر عمل کند که قدرت نظامی - یا تهدید به استفاده از آن، بخشی مطمئن در معادله برخورد با مشکلات باشد.»<sup>(۱)</sup>

جورج شولتز

سالهای آغازین دولت ریگان، یک بحث مهم داخلی در مورد به کارگیری نیروهای نظامی امریکا در حمایت از ابتکارات سیاسی بین‌المللی در جریان بود. نابودی پایگاه تفنگداران امریکایی بر اثر عملیات انتحاری (شهادت طلبانه) سال ۱۹۸۳ در بیروت، این بحث را شدت بخشید و بی اعتمادی ارتش نسبت به دولت‌مردان را که از دوران ویتنام به جا مانده بود، افزایش داد. برخورد سیاسی جورج شولتز وزیر امور خارجه و کاسپار واینبرگر وزیر دفاع، زمانی به

1- George P. Shultz, *Turmoil and Triumph: My Years as Secretary of State* (New York: Scribners, 1993), p.650

اوج خود رسید که پس از انتخابات سال ۱۹۸۴، وزارت دفاع «دکترین واینبرگر»<sup>(۱)</sup> را تنظیم کرد. شولتز، این کلمات را در خاطرات خود برای توصیف نگرانی اش در مورد دیدگاه واینبرگر بیان نمود. از نظر واینبرگر، صرفاً زمانی ارتش امریکا باید در خارج از کشور مستقر شود که توسل به زور با پیروزی قطعی همراه باشد. رئیس دستگاه دیپلماسی کشور همچنین بر این باور بود که محدود کردن استفاده از قدرت نظامی صرفاً برای وضعیتهایی که منافع حیاتی ملی در معرض خطر باشد، بیش از اندازه محدودکننده است؛ چرا که امریکا منافع بین المللی فراوانی دارد که هر چند همه آنها حیاتی نیستند، اما سزاوار آنند که توجه ویژه ای به آنها بشود.

چیزی که دکترین (آموزه) واینبرگر به صورت ضمنی به آن اشاره داشت، این واهمه بود که حمایت نظامی از اقدامات سیاسی غیر حیاتی در سر اسر دنیا، توانایی نیروهای نظامی را چنان کاهش می دهد که این نیروها برای واکنش جهانی لازم در برابر اقدام احتمالی شوروی، دیگر آمادگی زیادی نخواهند داشت. با وجود این، نگارنده بر این پندار است که هر چند بحث در مورد سیاست خارجی کار درستی است و باید تشویق شود، اما فرضیات مقوم

---

۱- شش اصل دکترین واینبرگر اینها هستند: (۱) ایالات متحده نباید نیروهای خود را ملزم به نبرد در مناطق خارجی کند مگر اینکه آن درگیری و یا مناسبت خاص، برای منافع ملی ما یا متحدانمان حیاتی تلقی گردد؛ (۲) اگر تصور کنیم که لازم است نیروهای جنگی خود را در موقعیت خاصی قرار دهیم، بایستی این کار را با کمال میل و به قصد پیروزی انجام بدهیم. اگر ما نخواهیم نیروها یا منابع لازم را برای نیل به اهداف خود متعهدنمائیم، بایستی به هیچ وجه این کار را انجام ندهیم. (۳) اگر تصمیم بگیریم نیروهایمان را به جنگ در ممالک خارجی ملزم نمائیم، باید اهداف نظامی و سیاسی را به روشنی مشخص و تعریف کرده و شیوه رسیدن به این اهداف تعریف شده را دقیقاً بدانیم. و ما باید نیروهای لازم برای انجام این کار را در اختیار داشته و اعزام کنیم؛ (۴) بایستی در صورت لزوم رابطه بین اهداف ما و نیروهایی که بدین امر اختصاص می یابند- اندازه، ساختار و ترکیب آنها- بطور پیوسته و مجدد مورد ارزیابی و تطبیق قرار بگیرند؛ (۵) قبل از اینکه امریکا نیروهای رزمی را به خارج گسیل دارد، باید تضمین کافی وجود داشته باشد که از حمایت ملت امریکا و نمایندگان منتخب آنها در کنگره برخوردار خواهیم بود، این حمایت غیرقابل دستیابی است، مگر اینکه مادر تعریف تهدیداتی که با آن مواجهیم واقع بین باشیم؛ این حمایت بدون مشورت و مستمر بدست نمی آید. (۶) درگیر ساختن نیروهای امریکا در جنگ بایستی آخرین راه حل باشد.

دکترین واینبرگر - که اغلب حتی در زمان تدوین آن، محل پرسش بوده - اینک به گونه‌ای بالقوه به عنوان راه‌حلی معنی‌دار در مورد سیاست دخالت امریکا، اساساً غیر معتبرند. این مقاله ارتباط و پیوستگی آموزه واینبرگر را در برنامه‌ریزی استراتژیک دوره پس از جنگ سرد، بویژه در ارتباط با توان آن برای محدود کردن اقدامات سیاسی - نظامی در حال گسترش امریکا، بررسی می‌کند.

#### نامناسب بودن دکترین ایالات متحده

زمانی که ضرورت «هدفهای مشخص و تعریف شده سیاسی و نظامی» را بیان می‌کنیم، بحرانی جدی و پیچیده وجود دارد که در آن سومین پیش شرط واینبرگر بسادگی نمی‌تواند برای آنها به کار گرفته شود.<sup>(۱)</sup> شولتز بویژه اصرار داشت که سرانجام، حمایت‌کننده برای هر عملیاتی که به ماورای دریاها گسترش یابد حیاتی است، و توانایی رئیس‌جمهور را در اتخاذ تصمیمات قاطع سیاست خارجی وقتی که کاملاً "به نفع امریکا است، بهتر درک می‌کرد. شولتز می‌پنداشت که نظریه کلی و محدود کننده همکارانش در کابینه به گونه‌ای گسترده مانع تلاشهای سیاسی - نظامی امریکا که گرفتاری عمده بسیاری از سیاستگذاران بلند پایه امریکایی دوره ریگان به شمار می‌آمد، خواهد بود. هر چند بحث تاریخی واینبرگر - شولتز ممکن است اینک کارایی داشته باشد، اما این مهم است که اصول اساسی دکترین وزیر دفاع پیشین از آن بحث، پیروز بیرون آمد و تا امروز سیاست مداخله نظامی امریکا را تحت کنترل داشته است.<sup>(۲)</sup>

اگرچه کاهش منابع نظامی لازم، نگرانی مشروعی برای برنامه‌ریزان استراتژیک است، اما

1-Gordon A. Craig and Alexander L. George, *Force and Statecraft: Diplomatic Problems of Our Time* (3d ed., ; New York: Oxford Univ. Press, 1993)p.266.

۲- زمانی که این دکترین ارائه شد، کولین پاول دستیار نظامی واینبرگر بود و بعداً رئیس ستاد مشترک گردید. پاول «دکترین نیروی کوبنده» را مطرح ساخت، او در خاطراتش، حمایت خود را از آزمون‌های مورد نظر پاول بیان می‌کند، ولی او بر این عقیده بود که آنها بیش از حد واضح می‌باشند و منجر به این خواهد شد که دشمنان احتمالی به دنبال راههای فرار از آن بگردند.

جنگهای کوچک، مأموریت‌های بسیار محتمل‌تری برای ارتش امریکا در دهه بعد هستند. ایالات متحده نمی‌تواند یک نیرو را صرفاً برای درگیری‌های بزرگی آماده کند تا منتظر جنگ کاملی باشند که در پیش است. دکترین واینبرگر سختگیری خشن و بیرحمانه‌ای در مورد این موضوع دارد که انتظار استفاده از نیروهای نظامی امریکا برای حمایت از تلاش‌های [به اصطلاح] انسان‌دوستانه را اغلب غیر امریکایی می‌داند. به کارگیری روزافزون نیروهای نظامی امریکا برای کمک در وضعیت‌های اضطراری و پیچیده بین‌المللی، اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسد، اما مخالفت کنگره و دیگران نسبت به چنین فعالیت‌هایی بر اساس دکترین کهنه واینبرگر بیان شده است.

بحث داخلی امریکا پس از جنگ سرد در مورد نقش زور در سیاست خارجی نیز با نقش رهبری بسیار موفق امریکادر جنگ خلیج فارس تحریف شده است؛ جنگی که منافع ملی آمریکا کاملاً در آن درگیر بود. به نظر می‌رسد که جنگ به دلیل وارد آوردن خسارت دائمی به متجاوز و ایجاد میزان نسبتاً کمی کشته و مجروح در داخل ائتلاف تحت رهبری امریکا سرعت انجام شد. به گونه‌ای طنز آمیز، جنگ علیه صدام به عنوان اولین برخورد نظامی در دوره پس از جنگ سرد، تنها فرصت موجود را برای نشان دادن طیف کاملی از دکترینها، روشها و اطلاعات نظامی فراهم آورد که برای جنگ سرد ایجاد شده بودند. دکترین «نیروی کوبنده»، بعنوان فرض بنیادین ژنرال کولین پاول و تفسیری منطقی از دکترین واینبرگر، کاملاً اثبات شد.

با کمال تأسف، شیوه‌هایی که چنین پیروزی شگفت‌آور و روشنی را در خلیج فارس فراهم آورد به میزان زیادی برای به کارگیری در گونه‌های رایجتر مداخلات اخیر ارتش امریکا یعنی عملیات پیچیده و مشارکت در عملیات حفظ صلح یا اعمال صلح نامناسب هستند. حضور یک نیروی نظامی کاملاً مسلح و حرفه‌ای برای موفقیت در بیشتر این اقدامات، اساسی است، اما عناصر سیاسی غیر نظامی، نقطه تمرکز اصلی به شمار می‌روند.<sup>(۱)</sup> در درون

---

1- "complex disasters" in Larry Minear and Thomas G. Weiss, *Mercy Under Fire: war and the Global Humanitarian Community* (Boulder: Westview press, 1995), pp.17-18.

هر دولت یا اجتماعی که شکست خورده یا نزدیک به شکست است، فاجعه‌ای، شکافی سیاسی و برخورداردی نظامی وجود دارد و جرائم قابل شناسایی کاملاً آشکار و معمولاً قربانیان شناخته شده‌ای وجود دارند.

دوره پس از جنگ سرد از تلاش برای توضیح و تنظیم سیاست نظامی خارجی امریکا به دور نبوده است. جای تعجب است که نه «بررسی از پائین به بالا» و نه «سیاست دولت کلینتون در مورد اصلاح عملیات چند جانبه صلح»، روابط میان اقدامات سیاسی ماوراء بحار و استفاده از نیروی نظامی را برای حمایت از چنین اقداماتی مشخص نمی‌سازد.<sup>(۱)</sup> مؤثرترین کاری که اینک در سطح روابط متقابل آژانسها در پنتاگون و جاهای دیگر برای بهبود روند سیاستگذاری در حال انجام می‌باشد، این است که به یکی از عملی‌ترین پیشنهادها در مورد سیاست اصلاح عملیات چندجانبه صلح، واکنش روشنی نشان داده شود. این موضوع در سطح یگانهای واحد به میزان زیادی از طریق تمرین در میدان عمل (در بوسنی و جاهای دیگر) آموخته شده است. با این همه به نظر نمی‌رسد که هیچکدام از آنها بطور جدی برای امتحان براساس آزمایشهای واینبرگر آماده باشند.<sup>(۲)</sup>

در حالی که این امر، اساسی به نظر می‌رسد که هدف سیاسی دخالت، تأکید بر ایجاد یک پویایی سیاسی است، اما تمایل به تفکیک اجزای سیاسی و نظامی عملیات باقی می‌ماند. در سومالی، یونیتاف\* بر این باور بود که باید از دخالت در فعالیتهای سیاسی داخلی، یعنی آرام کردن فرماندهان نظامی بومی در موگادیشو خودداری کند. در رواندا، ترس از ورود به یک جنگ داخلی موجب شد که با وجود قتل عام صدها هزار انسان، امریکا و جهان از مداخله

1- Les Aspin, *Report on the Bottom-Up Review* (Washington: Department of Defense White Paper, October 1993); and US Department of State, *The Clinton Administration's Policy on Reforming Multilateral Peace Operations* (Washington: State Department Publication 10161, May 1994).

2- John Gerard Ruggie, "Peacekeeping and U.S. Interests," *The Washington Quarterly*, 17(Autumn 1994), 175-84.

\*- UNITAF (United Nations International task Forces).

خودداری کنند. در بوسنی، توافقات دیتون جدایی خشک و دست و پاگیری میان جهت گیری سیاسی و نظامی آن عملیات به وجود آورد که ممکن است هنوز هم کارآیی آن موافقتنامه هارا تهدید کند. تجربه امریکا با مداخلات غیر جنگی دهه ۱۹۹۰ کاملاً متفاوت است و ما باید آن فرضیاتی را که برنامه ریزی و اجرای اینگونه مداخلات بر آن مبتنی بوده است، آزمایش و بررسی کنیم.

#### محدودیت‌های الگوی دخالت امریکا

به نظر می‌رسد دخالت سیاسی - نظامی امریکا مبتنی بر جزم عدم دخالت بین‌المللی باشد که طی جریان جنگ سرد ایجاد شد. در آن دوره طولانی، شورای امنیت، اصول دقیق عدم مداخله را - بیشتر به دلیل کنترل دو ابرقدرت نظامی جهانی - با کنار گذاشتن علایق حقوق بشر تنظیم کرد. نبودن ساختارهای اجرایی بین‌المللی طی دوران جنگ سرد، گسترش تعداد سازمانهای بین‌المللی غیر دولتی را تسهیل کرد؛ سازمانهایی که می‌توانستند مستقیماً به وضعیتهای اضطراری و بدون اینکه از طرف حاکمیت، مسأله‌ای برای آنها ایجاد شود، کمک کنند. نمونه اول در مورد چنین سازمانهایی درگیری نیجریه - بیافرا در اواخر دهه ۱۹۶۰ بود.<sup>(۱)</sup> هر چند دخالت، بارها بدون هرگونه مداخله نظامی صورت گرفت، اما تعداد روزافزون وضعیتهای اضطراری پیچیده ضرورت درک بیشتر آن مسائلی را مطرح کرد که جهان در این دوره از بی‌نظمی با آن روبرو بود.

پویایتهای متعادل جنگ سرد، پنج عضو دائم شورای امنیت را به گونه‌ای مؤثر، از حفظ صلح به دور نگه می‌داشت. تعدادی از دولتها، شامل کشورهای اسکاندیناوی، کانادا، آرژانتین، ایرلند و سایرین قواعد ویژه‌ای را ایجاد کردند که بر بیطرفی و بی‌غرضی کامل در اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل متحد، تأکید داشتند. در این دوران فصل ششم منشور یعنی مواد ۳۲ تا ۳۸ بر عملیات حفظ صلح سازمان ملل حاکم بود. رضایت تمام طرفهای درگیر در منازعه برای حضور نیروهای حافظ صلح ضروری بود. این قواعد اساسی برای حفظ اعتبار

---

1- See Philippe Garigue, "Intervention- sanction and droit d' inge'rance' in international humanitarian law," *International Journal*, 49(Autumn 1994), 668-86.

سازمان ملل متحد و برای اجتناب از شناسایی هر یک از طرفین در منازعات داخلی و بین‌المللی ضروری هستند.

زمانی که «مقامات» محلی منافی در ایجاد ثبات ندارند، یا در راه تلاشهای جامعه بین‌المللی مانع ایجاد می‌کنند، بیطرفی دقیق می‌تواند ساده لوحی و شکست برای خود باشد؛ چرا که بخش نظامی بین‌المللی تنها نیروی بیطرف است. پویایی بین‌المللی کنونی، جامعه بین‌المللی را برای جایگزینی کمک بشر دوستانه و تعیین ساختارهای سیاسی به وسیله جوامع ملی و محلی تشویق می‌کند.

به نظر می‌رسد که دولت‌ها (به ویژه در مناطقی چون آفریقا) به شیوه‌های یکسانی دچار فروپاشی می‌شوند. حکام ضعیف، ستمگرتر می‌شوند و در مرحله آخر از بی‌کفایتی خود، قصد کنارگرفتن از مردم می‌کنند و به انحصارگری قومی و سرانجام حمایت از اعضای خانواده خود متوسل می‌شوند. سرمایه‌گذاری زیاد در تسلیحات به آنها این اجازه را می‌دهد که مردم را آزار دهند، اما بسیاری از تسلیحات باقیمانده به دست مخالفان می‌افتد. وقتی که خدمات دولتی با وقفه روبرو می‌شود، جنگ داخلی در نواحی و ولایات آغاز می‌گردد. برخی از مردم، مراکز جمعیتی شهری را در جستجوی بهترین راه امنیت رها می‌کنند. در این میان، وضع امنیت در شهرها نیز بدتر می‌شود، اما بسیاری از شهروندان از اینکه برای حمایت به قلمرو دولت برگردند، وحشت دارند. جامعه مدنی روبه گسیختگی است و چهرهای جدیدی در سطح محلی ظهور می‌کنند. این رهبران عموماً جایگاه خاصی برای اعمال قدرت داشته و اغلب با رهبری سنتی محلی مخالف هستند.<sup>(۱)</sup>

۱- برای آشنایی بیشتر با فروپاشی دولت، بنگرید به :

Aristide R. Zolberg, "The Specter of Anarchy: African States Verging on Dessolution", *Dessent*, 39(Summer 1992), 303-11; I. William Zartman, ed., *Collapsed States: The Disintegration and Restoration of Legitimate Authority* (Boulder, colo.: Lynne Rienner, 1995), pp. 1-11. Gerald Helman and Steven Ratner, "Saving Failed States", *Foreign Policy*, No . 89 (Winter 1992-93), 3-20; and Edward Marks, "UN Peacekeeping in a



در این فاصله، نابودی بهداشت و رفاه مردم، توجه آژانسهای بین المللی را از سراسر جهان به خود جلب می کند. اقدامات آژانسهای مطبوعاتی تضمین می کنند که اوضاع وخیم فزاینده مردم بدون توجه نمی ماند. دولتهای منطقه ای ممکن است سرانجام از ترس گسترش هرج و مرج به شورای امنیت سازمان ملل متحد رو آورند. وضعیت مردمی که به دلیل فروپاشی اجتماعی، تبعید یا آواره شده اند به اندازه ای وخیم شده است که جهان احساس می کند مجبور به دخالت است. اگر بقایایی از حکومت مانده باشد، ممکن است خواستار مداخله سازمان ملل شود. از اینرو اقدامات جدی مطابق با قطعنامه های شورای امنیت توجیه می شود. در نبود حاکمیت، دنیا یک راه را خواهد یافت. در دسامبر ۱۹۹۲، شورای امنیت به درخواست یک دیپلمات سومالیایی که کاملاً "معلوم بود هیچ گونه قدرت قانونی ندارد، دخالت سازمان ملل را تجویز کرد.

اولین گامهای عمده به سمت یک نظم بین المللی جدید در آوریل ۱۹۹۱ برداشته شد؛ زمانی که شورای امنیت، آزار ورنج مردم کرد عراق از سوی صدام حسین را تهدیدی علیه صلح و امنیت بین المللی قلمداد کرد. قطعنامه شماره ۶۸۸ شورای امنیت اجازه تشکیل یک نیروی ملل متحد (عملیات ایجاد آسایش) را برای دفاع کردها در مقابل خشونت و ستم حکومتشان صادر کرد.<sup>(۱)</sup> اگر چه این اقدام خارجی تا اندازه ای مبتنی بر تمایل به ایجاد مانعی برای صدام بود روش ایجاد شده بوسیله قطعنامه مزبور، اقدامات بعدی شورای امنیت در سومالی و هائیتی را تسهیل نمود.

در سومالی، هدفهای در نظر گرفته شده برای مداخله سازمان ملل متحد از سوی امریکا نتوانست در رویارویی با تنها یک فرمانده نظامی منطقه ای ادامه پیدا کند. نسل کشی در رواندا،

---

ل. بقه حفصزای قرواپه مادا

*Post- Cold war World, "in Edward Marks and William Lewis, Triage for Failing States* (Washington: National Defense Univ., Institute for National Strategic Studies, McNair Paper 26, January 1994), pp.1-22.

1- Thomas G. Weiss, David p. Forsythe, and Roger A. Coate, *The United Nations and Changing World Politics* (Boulder, Colo.: Westview Press, 1994), p.72.

حتی با تصاویر وحشتناک بر روی صفحات تلویزیونی، موجب یک واکنش بین‌المللی مذبحانه و دیر گردید. هائیتی، که از ابتدای عملیات (بازگشت دمکراسی) یک بازی سیاسی بود نیز آغاز سختی داشت.

#### کاربرد دکترین سیاسی نظامی

ژنرال کولین پاول رئیس ستاد ارتش امریکا در خاطرات خود به بحثی اشاره میکند که قبل از کناره‌گیری، باریس جمهور کلینتون در مورد سومالی داشته است. او شرح می‌دهد که: «من به او گفتم که ما نمی‌توانیم تفسیر خود را از دمکراسی، جایگزین صدها سال قبیله‌گرایی کنیم... ما نمی‌توانیم یک کشوری خارج از آن مکان درست کنیم. ما در صددیم تاراهی برای خروج فوری از آنجا بیابیم.»<sup>(۱)</sup> برای ژنرال پاول و رهبران نظامی و دیپلماتیک در یونیتاف، «ملت‌سازی» اساساً به معنای تحمیل ارزشهای امریکا بر سومالی بود.<sup>(۲)</sup> این یک تعبیر بسیار نادرست از وضعیت سومالی بود. آنچه سومالی می‌خواست، آزادی برای ملاقات و مذاکره، بیرون از تیررس تسلیحاتی بود که در دست فرماندهان نظامی قدرتمند قرار داشت. شکست ابتکار سیاسی استراتژیک امریکا موجب شد تا عملیات سومالی با ناکامی روبرو شود. این اندیشه که یک نیروی نظامی قدرتمند می‌تواند بخشهایی از یک کشور را که در هرج و مرج به سر می‌برد، بدون تأثیر بر وضعیت سیاسی محلی اشغال کند، خیالی واهی است. حتی در میان پژوهشگران با یک‌گرایش محافظه‌کارانه نیز این موضوع مورد قبول است که «مداخله بطور اجتناب‌ناپذیر به دو درخواست سیاسی اصلی منجر می‌شود: تضمین مرز کشورهایی که در معرض خطر هستند، و ایجاد یک دستگاه دولتی در جاهایی که چنین چیزی وجود ندارد.»<sup>(۳)</sup> اختیاراتی که در پنتاگون برای یونیتاف در نظر گرفته شده بود چنین وظایفی را برای گروه ضربت تحت رهبری امریکا پیش‌بینی نکرده بود. یونیتاف بطور دقیقی خود را از

1- Powell, p. 588.

2- Robert Oakley, "Imposing Values. *World View*, (Winter 1994-95), pp, 13-18.

3- Michael Mandelbaum, "The Reluctance to Intervene," *Foreign Policy*, No. 95 (Summer 1994), 3=18.

تصمیمات سیاسی مشکل برکنار داشت و خود را به عنوان یک نیروی دنباله‌رو سازمان ملل مطرح کرد. یونیتاف با حفظ روابط نزدیک با بسیاری از فرماندهان سومالیایی، بویژه محمد فرح عیدید، مسائل حمایتی را در رأس ملاحظات بلندمدت تر قرارداد.

اگر عادلانه قضاوت شود، تجربیات اندکی برای امریکا و برنامه ریزان نظامی و غیرنظامی خارجی وجود دارد که براساس آن، چنین عملیات دقیق و ماهرانه انجام شود. اینک ما می‌توانیم ببینیم، زمانی که دکترین سستی حفظ صلح در وضعیتهای اضطراری به کارگرفته می‌شود، فرصتهای بیشتری برای دشمنان امریکا فراهم می‌کند. با وجود این، از آنجاکه سران جنگجو در موگادیشو به گونه‌ای موفقیت‌آمیز اعتبار سیاسی یونوسوم<sup>(۱)</sup> و یونیتاف را از آن گرفتند، برخی واحدهای نظامی یونیتاف برنامه‌های سیاسی - نظامی فعالانه‌ای را انتخاب کردند که به خلع سلاح گسترده و احیای امنیت محلی در بخشهای خاصی از کشور منجر شد. چشمگیرترین مورد در میان اینها، مداخله استرالیا در بایدوآ و واحدهای فرانسوی عمل‌کننده در پایگاه لوک بود. عملیات آنها سرانجام پس از عزیمت نیروهای استرالیا به بایدوآ گسترش یافت.<sup>(۲)</sup> ما می‌توانیم صرفاً نتیجه‌گیری کنیم که هدف از قبول فوری وضع موجود قبل از درگیری در موگادیشو به وسیله هیأت دیپلماتیک امریکا در ابتدای دوره یونیتاف جلوگیری از رویارویی با رقیبان بسیار مسلح در موگادیشو بود.

ایجاد محدودیتهای زمانی برای حضور امریکا در حمایت از وضعیتهای اضطراری و پیچیده نیز برای دستیابی به توافقات سیاسی مهم زیان‌آور است. در سومالی، سران جنگجوی سومالیایی، همانند فرماندهان امریکایی خواستار خروج نیروهای تحت‌رهبری امریکا بودند. در واقع، منافع زیادی در حمله علنی به یک نیروی نظامی، که از آغاز تمایل خود رابرای خروج سریع و بدون درگیری اعلام کرده بود، وجود نداشت.

یک ماه بعد از بازگشت یونیتاف به کشور، جناح مسلح تحت رهبری عیدید حملات خود

---

۱- عملیات سازمان ملل در سومالی UNOSOM

2- Michael J. Kelly, "Legal Regimes and Law Enforcement in Peace Operatos," in Hugh Smith ed., *The force of Law: International law and the Land commander* (Canberra: Australian Defense Studies Center, 1994), pp.189-204.

را به پرسنل یونسوم-۲ آغاز کرد. این موضوع یک سری از رویاروییهای نظامی را تسریع کرد که سرانجام به تصمیم برای رها کردن عملیات سومالی منجر شد. مردم ممکن است بطور واقعی از نتایج مطلوب و اولیه مداخله کوتاه مدت راضی باشند، اما آشکار است دلایلی که موجب مداخله در سومالی گردید، همچنان وجود داشتند. سرمایه‌گذاری زیاد منابع نظامی و مالی جهان، راه حل کاملاً مناسبی برای جلوگیری از بازگشت گرسنگی ناشی از عوامل سیاسی ایجاد نکرد. بانگاه به گذشته، جنبه بسیار نومیدانه این نتیجه آن است که امریکا هیچوقت بطور واقعی پویائیهای سیاسی اساسی جامعه سومالی را به کار نگرفت. امریکا نباستی که در سومالی با ناکامی روبرو می‌شد.